



مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند، به‌طور مشخص به شکل بخشی از یک سریال نوشته شده است؛ در ابتدای کتاب، بدون هیچ مقدمه‌ای فردا به عنوان مورچه‌ای که راهش را گم کرده معرفی می‌شود و به سرعت در تار یک عنکبوت گیر می‌افتد و ماجراجویی‌اش آغاز می‌شود. این بدون مقدمه بودن، را یا باید به حساب این بگذاریم که نویسنده معتقد بوده مخاطبینش فردا را می‌شناسند یا به این حساب که او چندین سال جلوتر از زمانش حرکت می‌کرده است و قهرمان بدون گذشته را از همان زمان در آثارش به کار می‌گرفته است. بد نیست کمی درباره‌ی قهرمان در کتاب مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند بیش‌تر حرف بزنیم.

قهرمان بی‌خانمان

در کتاب‌هایی که الگوی داستان قهرمانی را مطرح می‌کنند سفر قهرمان از خانه آغاز می‌شود؛ چون در کتاب پراپ، و چه در کتاب سفر قهرمان اثر ولگر، و چه حتی کتاب ساختارشکنی قهرمان از مارجرى هوریهان، قهرمان سفرش را از خانه آغاز می‌کند و در الگوی کلاسیک، برای دفاع از خانه و کاشانه‌اش وار نبرد با دشمنان می‌شود. در این الگوپردازی هیچ توجهی به قهرمانی مثل فردا در مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند، نشده است. چون فردا اصلاً خانه ندارد.

در واقع اگر قهرمان را بخواهیم براساس رابطه‌اش با خانه - به عنوان یک مفهوم کلی، که می‌توان جای وطن، زادبوم و... را هم بگیرد - طبقه‌بندی کنیم، چند نوع قهرمان خواهیم داشت.

۱. قهرمانانی که خانه دارند و خانه‌شان را دوست دارند و به خاطرش خواهند جنگید.
۲. قهرمانانی که خانه‌ای ندارند اما به خاطر خانه‌ای که پیدا می‌کنند خواهند جنگید.
۳. قهرمانانی که خانه ندارند، و علاقه‌ای هم به داشتن خانه یا جنگیدن ندارند.
۴. قهرمانانی که خانه دارند، ولی دوستش ندارند و به خاطرش حتی نخواهند جنگید.

مثلاً هری پاتر به نوعی از دسته‌ی چهارم است، او خانه‌اش را دوست ندارد و هر سال تابستان با حال نزار و دل بی‌زار به اتاق خودش برمی‌گردد. اما فردو در ارباب حلقه‌ها یک قهرمان کلاسیک از دسته‌ی اول است؛ او خانه‌اش را دوست دارد و به خاطرش خواهد جنگید، اما در همان داستان ارباب حلقه‌ها، آراگورن از دسته‌ی دوم است. آراگورن خانه‌ی مشخصی ندارد، او یک رنجر سرگردان است و به خاطر خانه‌ی دیگران می‌جنگد. فردا هم در کمال تعجب از دسته‌ی دوم است، قهرمان بی‌خانمانی است که راهش را گم کرده است.

اما ایام بی‌خانمانی فردا چندان طول نمی‌کشد، او خیلی سریع با یک مورچه‌ی مادر برخورد می‌کند و به سرعت برق و باد با پذیرش یک مسئولیت اجتماعی، مشغول ساختن خانه‌ای جدید می‌شود. فردا می‌گوید:

«باید خودم را به آن بالا برسانم... باید ببینم لانه‌ام کجاست... امروز بدجوری راهم را گم کرده‌ام.» (ص ۱۲)

این اولین جملات فردا در داستان است که البته به سرعت با دیدار با مورچه‌ی مادر این مشکل مرتفع می‌شود. فردا صاحب خانه‌ای می‌شود. و از این خانه دفاع خواهد کرد. از این منظر، «مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند» یک اثر حماسی است. اگرچه فردا به ابعاد کامل یک قهرمان حماسی نمی‌رسد، و در واقع خودش را در جمع اطرافیان گم می‌کند. بهتر است کمی درباره‌ی این جهان حماسی حرف بزنیم.

جهان داستان در «مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند»

در «مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند»، ما عملاً با داستان ساخته شدن یک اجتماع، و در نهایت برخورد آن با دشمن بیرونی و پیروز شدن روبه‌رو هستیم. از این نظر با یک داستان حماسی / قهرمانی سر و کار داریم. مقایسه کنید با شاهنامه، که داستان شکل‌گیری ایران را می‌گوید و تقابل ایران و توران را و نهایتاً نابودی توران را، و با مرگ قهرمان اصلی داستان یعنی رستم بخش اساطیری شاهنامه هم تمام می‌شود. البته تقابل با دشمن بیرونی هم‌چنان ادامه دارد تا کار به شکست برسد، اما مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند فقط داستان طلوع و پیروزی جامعه را می‌گوید نه داستان شکست و نابودی را. به این ترتیب فردا در نقش بنیانگذار یک جامعه ظاهر می‌شود و به محض پا گرفتن این جامعه‌ی جدید، دوستان و دشمنان هم



اوندژی سکورا

رخ نشان می‌دهند.

سوسک شاخ‌دار، عنکبوت، زنبور، کرم خاکی و دیگران دوستانِ فردا هستند و آتروکارها- مورچه‌های برده‌دار- دشمنان جامعه‌ی نوپای فردا. به محض ورود این دشمنان به داستان، سرنوشت داستان هم مشخص می‌شود. هیچ گریزی نیست جز تقابل جامعه‌ی مورچگان صلح‌طلب، با آتروکارهای برده‌دار. این نبرد محتوم، وقتی در مقیاسی ملی انجام می‌شود با صفت حماسی قابل خطاب است. از این نظر داستان «مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند» قابل مقایسه است با «امپراطور سبزمینی چهارم»، اثر محمدهای محمدی، که داستان زوال و نابودی جامعه‌ای را در تقابل با دشمن بیرونی می‌گوید. هر دو داستان در جهان حماسی سیر می‌کنند و دو سوی مختلف یک داستان را می‌گویند. نکته‌ی قابل توجه در این جهان حماسی، کم‌رنگ شدن نقش فردا در طول داستان و هم‌چنین در نبرد نهایی است، که در تقابل با ماهیت قهرمان‌پرور جهان حماسی است و ما را ناخودآگاه به یاد پس‌زمینه‌ی اعتقادی در زمان سکورا می‌اندازد.

تشریک مساعی

صرف‌نظر از این که سکورا چه قدر به اعتقادات مارکسیستی/ کمونیستی پایبند بوده یا نبوده است، داستان «مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند» به شدت پیرو ایده‌های اشتراکی است. اگر کمی مارکسیستی نگاه کنیم، به سرعت مورچه‌های برده‌دار آتروکار را مساوی با امپریالیسم سرمایه‌دار خواهیم دانست که طبقه‌ی کارگر- مورچه‌های صلح‌طلب- را با اتکا به توان نظامی بالاتر مداوماً استثمار می‌کند.

در طرف مقابل مورچه‌های صلح‌طلب که برخی از آن‌ها اسامی‌ای چون دلاور و کوشا دارند راه مقابله با این دشمن قدرتمند را تشریک مساعی می‌بینند. اگر همه با هم ورزش کنند، و همه با هم کار کنند، و همه با هم خانه بسازند خواهند توانست دشمن را شکست دهند. تقسیم کار در جامعه‌ی مورچگان صلح‌طلب ذاتی و البته خودخواسته است و کسی نیست که نخواهد کار کند، یا از کارش راضی نباشد. همه با عشق کار می‌کنند تا خانه‌ای محکم بسازند، به طوری که آتروکارها نتوانند آسیبی به شان بزنند.

پس از اولین حمله‌ی آتروکارها که منجر به شکست قاطعشان می‌شود، بقیه‌ی مورچه‌های صلح‌طلب هم به دوستان فردا می‌پیوندند، به عبارت بهتر مقاومت نتیجه داده است و با اتحاد می‌توان بر دشمن زورگو غلبه کرد. به این ترتیب سکورا بدون این که وارد ایده‌های غریب مارکسیستی بشود، بهترین و ساده‌ترین نکات را مانند اتحاد و هم‌دلی در برابر دشمن قوی‌تر به دست می‌گیرد، و از آن‌ها داستانی می‌سازد. به نظر من به همین دلیل است که نقش فردا به تدریج که مورچه‌های جدید پا به عرصه می‌گذارند در داستان کم‌رنگ می‌شود. سکورا داستانش را طوری طراحی می‌کند که نقش قهرمان کم‌رنگ و کم‌رنگ‌تر شود و همه در کنار هم دشمن را شکست دهند، بدون این که کسی دلاوری بیش از حد از خودش نشان دهد، یا یک عمل قهرمانانه سرنوشت جنگ را تعیین کند. به این ترتیب در جهان حماسی مورچه‌ها تسلیم نمی‌شوند، راه شکست دشمن تکیه بر قهرمانان نیست، تکیه بر جمع است، چیزی شبیه به صحنه‌ی پایانی زندگی یک حشره (۱۹۹۸)، فیلم پویانمایی والت دیزنی که مورچه‌ها بالاخره می‌فهمند با تعداد بسیار زیادشان از ملخ‌ها قوی‌ترند و می‌توانند خودشان هم آن‌ها را شکست دهند.

نکات پایانی

کتاب از ترجمه‌ی روان و مطلوبی برخوردار است و هیچ‌جا هیچ نکته‌ای توی چشم نمی‌زند. تصویرهای کتاب بسیار ماهرانه کشیده شده‌اند و دلنشین هستند و در مجموع همه با هم هماهنگ هستند. شخصاً امیدوارم بقیه‌ی داستان‌های فردا هم ترجمه و منتشر شود تا از لذت بیش‌تری بهره‌مند شویم.

